





وزارت علوم تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشکده حکمت معاصر

گروه حکمت معاصر

رساله دکتری رشته حکمت متعالیه

آثار روانشناختی جهان نگری صدرائی

استاد راهنما :

دکتر هادی وکیلی

استادان مشاور:

دکتر اعظم قاسمی

دکتر سید محمد بهشتیان

پژوهشگر:

علیرضا نادری

خرداد ماه ۱۳۹۷

انجام این تحقیق را مرهون تلاش و همکاری اساتید محترم آقای دکتر وکیلی و سرکار خانم دکتر اعظم قاسمی هستم که با راهنمایی، مشاوره و ذکر نکاتی مفید راه را هموار نمودند، از هیئت داوران رساله آقایان دکتر رضا اکبری و دکتر حسن مهدی پور و خانم دکتر مریم صانع پور که با دقت نظر نکات مفیدی را جهت بهبود کار بیان داشتند سپاسگزارم، در پایان از زحمات پدر، مادر و همسر صمیمانه متشکرم.

تقدیم به معلم عقلانیت و معنویت در نظر و عمل

مصطفی ملکیان

چکیده:

جهان‌نگری صدرائی شامل دو گزاره کلیدی است، نخست اینکه "متن واقع را وجودی یگانه پر نموده است" و دیگر اینکه "جهان طبیعت وجودی سیال و فرآیندی دارد"، این دو گزاره تأثیرات روانشناختی عمده‌ای در هر ساحت شناختی، احساسی و انگیزشی ذهن پدید می‌آورند، که در این پژوهش با رویکردی تحلیلی ابتدا به شکلی جداگانه نتایج روانشناختی هر یک از این دو باور را استنتاج و در پایان برهم‌کنش این تأثیرات را بررسی نموده ایم، انسانی که با این دو گزاره کلیدی جهان را نظاره می‌کند، در ناحیه باورها و عقاید: دچار نوعی حیرت در شناخت خود می‌شود، خود را فرآیند می‌یابد، خود را با انسانهای دیگر برابر می‌داند، جهان را سرشار از آگاهی می‌بیند و البته از نظر او جهان پیش‌بینی‌ناپذیر می‌نماید، اما در ناحیه احساسات، عواطف و هیجانات: حس شفقت، عشق فراگیر نسبت به همه موجودات، احساس هجران و احساس آرامشی عمیق ناشی از اتصال به هستی مطلق از یک سو و از سوی دیگر با توجه به سیالیت جهان احساساتی نظیر امید و نومییدی از گذرا بودن جهان، دلهره‌ای همراه با آرامش، دغدغه‌مندی نسبت به زمان، کاهش دلبستگی، کاهش اعتماد به خود و انسانهای دیگر، کاهش عجب و خود برتری‌بینی و احساس تازگی و نو شدن جهان در ذهنش پدیدار می‌شود و نهایتاً در ناحیه میلها و خواسته‌ها: میل به استكمال خویشتن، رایگان بخشی، بازگشت به خود راستین و بی‌رغبتی نسبت به دنیا در ذهن آدمی تقویت می‌شود. توجه به این تأثیرات روانشناختی می‌تواند آغازی برای تدوین فلسفه زندگی مبتنی بر جهان‌نگری صدرائی باشد و از این طریق می‌تواند به فلسفه نظری و آکادمیک جنبه‌ای عملی ببخشد.

کلیدواژه‌ها: جهان‌نگری صدرائی، وحدت وجود، سیالیت جهان، تأثیرات روانشناختی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
بخش اول: بیان مسأله و طرح کلیات.....	۲
۱- طرح مسأله.....	۳
۲- کلیات و تعاریف.....	۲
۱-۲- جهان نگری.....	۲
۲-۲- ذهن، روان، روانشناسی.....	۳
۳-۲- تاثیر روانشناختی.....	۸
۳- بیان پیش فرضها.....	۱۴
۴- سوالات پژوهش.....	۱۵
۵- فرضیات پژوهش.....	۱۵
۶- روش شناسی و قلمرو پژوهش.....	۱۵
۷- تاریخچه و پیشینه پژوهش:.....	۱۸
بخش دوم: وحدت وجود و آثار روانشناختی آن.....	۲۰
فصل اول: وحدت بنیادین در هستی.....	۲۱
۱- تاریخچه مسأله در فلسفه پیشا صداری.....	۲۳
۱-۱- وحدت وجود در هند باستان.....	۲۳
۲-۱- وحدت وجود در یونان و روم باستان.....	۲۴
۳-۱- وحدت وجود در تفکر اسلامی.....	۲۶

۲۷	۲- مبادی باور به وحدت وجود در حکمت صدرایی
۲۷	۲-۱- اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۲۹	۲-۲- وحدت تشکیکی وجود
۳۱	۳- وحدت شخصی وجود
۳۴	فصل دوم: آثار و نتایج روانشناختی باور به وحدت وجود
۳۴	۱- آثار روانشناختی در ناحیه باورها
۳۴	۱-۱- خودشناسی توأم با خودناشناسی
۳۹	۲-۱- برابر انگاری خود و انسانهای دیگر
۴۴	۳-۱- سرشار از آگاهی دیدن اشیا و موجودات
۴۸	۲- آثار و نتایج روانشناختی در ناحیه احساسات ، عواطف و هیجانات
۴۹	۱-۱- افزایش شفقت و همدلی
۵۲	۲-۲- جایگزین شدن عشق آگاپه ای با انواع دیگر عشق
۵۶	۳-۲- از میان رفتن عجب و خود برترینی
۵۹	۴-۲- احساس جدا ماندگی و هجران
۶۳	۵-۲- احساس آرامش ناشی از وابستگی مطلق
۶۶	۳- آثار روانشناختی در ناحیه خواسته ها و اراده
۶۶	۱-۳- میل به بازگشت به خود راستین
۷۰	۲-۳- میل به رایگان بخشی
۷۲	بخش سوم: باور به سیالیت جهان و آثار روانشناختی آن
۷۳	فصل اول: پویایی بنیادین هستی
۷۳	۱- تاریخچه مساله حرکت در فلسفه پیشا صدرایی

۱-۱-پویایی و ایستایی در یونان باستان.....	۷۳
۲-۱-پویایی و ایستایی در فلسفه شرق.....	۷۴
۲- حرکت اشتدادی وجود.....	۷۵
فصل دوم: آثار روانشناختی باور به سیالیت جهان.....	
۱-آثار روانشناختی در حوزه شناختی.....	۸۰
۱-۱-فرآیند دیدن خود و جهان	۸۰
۲-۱-پیش بینی ناپذیری خود و جهان.....	۸۸
۲-آثار روانشناختی در ناحیه احساسات ، عواطف و هیجانات.....	۹۲
۱-۲-نا امیدي و سرخوردگی توام با امید.....	۹۳
۲-۲-دلهره توام با آرامش	۹۸
۳-۲-دغدغه مند شدن نسبت به زمان.....	۱۱۱
۴-۲-کاهش اعتماد.....	۱۲۱
۵-۲-کاهش دلبستگی.....	۱۲۵
۶-۲-کاهش عجب و خود برترینی.....	۱۳۱
۷-۲-افزایش شفقت و همدلی.....	۱۳۳
۸-۲-کم عمق شدن لذتها و درد و رنجها.....	۱۳۴
۹-۲-احساس سرخوشی از نوشدن جهان.....	۱۳۶
۳-اثرات این باور در ناحیه خواسته ها.....	۱۳۹
۱-۳-حریص شدن نسبت به لذتها.....	۱۳۹
۲-۳-بی میلی نسبت به لذتها.....	۱۴۱
۳-۳-میل به استكمال	۱۴۲
بخش چهارم: نتیجه گیری.....	۱۴۴

- پیشنهادهایی برای پژوهش.....۱۵۳
- الف-جهان نگری صدرایی و سرمایه روانشناختی.....۱۵۳
- ب- جهان نگری صدرایی و تدوین فلسفه ای برای زندگی.....۱۵۴
- فهرست منابع فارسی.....۱۵۶
- فهرست منابع عربی.....۱۶۵
- فهرست منابع انگلیسی.....۱۶۸

پیشگفتار

حداقل دو تصور درباره فلسفه در جهان رایج است یکی فلسفه به معنای دانشی آکادمیک که در آن زیبایی شناسی، معرفت شناسی، منطق و متافیزیک و نیز فلسفه علوم اجتماعی و فلسفه سیاست مطالعه می شود و تصور دیگر فلسفه به معنی فلسفه زندگی است که دیدگاهی نه چندان رایج است که در آن بر حل مشکلات درونی و اگزستانسیل انسانها تمرکز می شود.

در پژوهشهایی که در جامعه ما درباره فلسفه اسلامی و به ویژه حکمت متعالیه می شود بیشتر رویکرد اول به پژوهشهای فلسفی رواج دارد و به فلسفه و حکمت به عنوان دانشی نظری که سعی دارد معضلاتی را حل کند که بیشتر به کار دانشگاهیان می آید، پرداخته می شود، به عبارتی پژوهشهای فلسفی در جامعه ما بیشتر بنیادی است و کمتر با پژوهشهایی که جنبه کاربردی داشته باشند و به ویژه با هدف ارائه راهکار برای حل مشکلات روانشناختی، جامعه شناختی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران امروز صورت گرفته باشند، مواجه می شویم.

پژوهش حاضر گامی است در جهت کاربردی نمودن حکمت متعالیه و هدفش ایجاد مبنایی روانشناختی بر اساس جهان نگر ملاحظه است، تا بر آن اساس بتوان به روانشناسی اخلاق و تدوین فلسفه ای برای زندگی بر اساس حکمت صدرایی پرداخت.

این پژوهش در چهار بخش سامان یافته است، در بخش اول به بیان مسأله، طرح کلیات و تعاریف واژگان پرداخته شده است؛ بخش دوم به آثار روانشناختی باور به وحدت وجود پرداخته ایم؛ بخش سوم پژوهش به دیگر باور کلیدی جهان نگر صدرایی یعنی باور به سیالیت جهان (حرکت جوهری) پرداخته است و در بخش چهارم نیز ماحصل پژوهش مورد بحث قرار گرفته و از آثار و نتایج روانشناختی این دو باور کلیدی برآیندگیری شده است.

بخش اول: بیان مسأله و طرح کلیات

۱- بیان مسأله

مهمترین مسأله امروز بشر نداشتن آرامش، امید و شادی است زندگی پرشتاب و توجه به برون به جای توجه به درون آدمی را با بحران معنویت مواجه نموده است، یکی از ابزارهایی که می تواند این بحران و تبعات آن را کاهش دهد تدوین فلسفه هایی برای زندگی است در واقع در جهان امروز فلسفه ورزی از پژوهشی صرفاً نظری فاصله گرفته و جنبه ای کاملاً کاربردی یافته است، تدوین کتابها و مقالات فراوان با عنوان حکمت زندگی نشانگر این تغییر پارادایم است.

حکمت متعالیه به عنوان فلسفه ای ایرانی و اسلامی ظرفیت آن را دارد که به عنوان مبنایی برای تدوین فلسفه زندگی قرار گیرد، اما به این ظرفیت توجه چندانی نشده است، در این پژوهش می خواهیم به عنوان نمونه و برای پیشروی به سوی تدوین فلسفه زندگی مبتنی بر حکمت متعالیه، آثار روانشناختی مهمترین گزاره های هستی شناسانه مورد اعتقاد بنیانگذار این حکمت یعنی ملاصدرا را پی گرفته و آشکار سازیم، البته باید به یاد داشت که از نظر ملاصدرا راه استقرار این باورها در ذهن آدمی منحصر در مسیر استدلال نیست و خود ملاصدرا در آثار خود اشاره نموده است که برخی از این باورها در نگاه نخست با کشف عارفانه بر او آشکار شده اند و او در مقام داوری بر این باورها استدلال و آنها را مبدل به باور صادق موجه نموده است.

جهان نگری ملاصدرا مبتنی بر دو باور کلیدی است:

۱- وجود حقیقتی واحد است و کثرت در جهان حقیقی نیست.

۲- جهان یکسره و در بن و بنیاد خود سیال است و نهادی نا آرام دارد.

این دو باور در منظومه فکری حکمت صدرایی کلیدی هستند و ملاصدرا با این دو مبنا مسائل بسیاری را در فلسفه اش حل نموده است به عنوان مثال وی مهمترین نظریه او در انسان شناسی اتحاد عاقل و معقول است، که در طرح این مسئله ملاصدرا هم از وحدت وجود و هم از حرکت جوهری (سیالیت جهان) به عنوان مقدمه استفاده نموده است. این دو باور کلیدی هنوز هم قابل دفاع منطقی هستند و می توان با استدلالها و ادله ای قوی از آن دو دفاع نمود، این دو ستون منظومه حکمت متعالیه به نظر می رسد در جهان معاصر همچنان استوار باشند، گرچه

ممکن است برخی از باور های بنا شده بر این دو ستون دیگر قابل دفاع نباشند، اما این دو باور همچنان قابل دفاع بوده و بایستی از ظرفیتهای آنها برای تولید دانش استفاده نمود.

توجه به این گزاره ها اثرات علمی ، فرهنگی ، هنری ، روانشناختی ، جامعه شناختی ، اخلاقی و سیاسی فراوانی خواهد داشت که متاسفانه تاکنون توجه شایسته ای به آنها نشده و طالبان حکمت متعالیه بیشتر به وجوه نظری آنها پرداخته اند، تا به نتایج و کارکرد آنها، بنابر این لازم است که توجه را اندکی از مباحث نظری صرف به کاربردهای این نظریه حکمی معطوف نمود و از آن رو که یکی از مهمترین کارکردهای فلسفه کاهش درد و رنج آدمیان از راه روشن نمودن حقیقت برای آنها است، بنابراین پرداختن به اثرات روانشناختی نظریه مذکور می تواند به تحقق این هدف کمک کند، البته باید توجه داشت که روشن شدن حقیقت در نگاه نخست انسانها را به رنج و تعب می اندازد، اما از آن رو که دریافت حقایق عالم ما را در مواجهه با واقعیات زندگی روشن می کند، موجب می شود ما انتظارات خود را از جهان موزون نماییم و این حقیقت دوم است که در نگاهی درجه دوم موجب کاهش درد و رنج آدمیان آگاه از حقایق می شود.

این پژوهش بر مبنای این نظریه است که باورهای آدمیان دارای آثار بسیاری در ضمیر و درون آدمی است، البته همانطور که بیان خواهد شد همه روانشناسان می پذیرند که ساحت شناختی ذهن با ساحت احساسی، عاطفی و هیجانی ذهن ارتباطی دو سویه دارند و هر دو با کمک به یکدیگر ساحت امیال را در ذهن پدید می آورند و اما در میان روانشناسان در اینکه احساسات اولویت دارند یا شناختهای انسان اختلاف نظر وجود دارد، در این پژوهش بدون توجه به این اختلاف نظر تنها خواسته ایم تأثیرات روانشناختی مترتب بر جهان نگری صدرایی را برشماریم، البته باید توجه داشت که امروزه در روانشناسی شناختی که نظریه ای است که همچون روانکاوی بر فرآیندهای درونی آدمی تأکید می کند، بر فرآیند کسب و پردازش اطلاعات توسط آدمی پافشاری می شود به جای اینکه بر نقش امیال و احساسات بر ذهن انسان تأکید شود (آروین جی . ساراسون، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱). در این پژوهش از الگوی روانشناسان شناختی کمک گرفته ایم و به همین دلیل بر نقش باورها بر شکل گیری احساسات و امیال تأکید شده است، گرچه از این نکته غافل نبوده ایم که احساسات و عواطف هم بر باورها تأثیرگذار بوده و میان آنها ارتباطی دو سویه بر قرار است، بنابر آنچه بیان شد باورهای آدمیان می توانند ذهن و روان انسان را تحت تأثیر قرار دهند یعنی اگر باوری جدید در انسان پدیدار شد، در تناسب با آن باور، منظومه شناختی آدمی، احساسات، عواطف و هیجانات انسان و در نتیجه ساحت خواست و اراده آدمی تغییر خواهد کرد، ممکن است این تغییرات به صورتی باشد که باورها یا احساسات و عواطفی جدید در انسان پدید آورد و یا اینکه این باور جدید سبب شود برخی از باورها یا احساسات انسان تقویت و یا تضعیف شوند، به عنوان نمونه اگر من باور پیدا کنم که "حسن انسان صادقی است" آنگاه ممکن است نسبت به او احساس و عاطفه ای مثبت پیدا کنم و یا اینکه اگر نسبت به او

احساس و عاطفه ای مثبت دارم آن احساس در من تقویت شود، همچنین ممکن است این باور در من پیدا شود که "حسن انسان قابل اعتمادی است" پس بنابر رویکرد شناختی باورهای ما نقشی علی و معلولی و زیر بنایی در پیدایش حالات روانشناختی ما دارند، البته بدون غفلت از این نکته که عواطف ما هم در مراتب و مراحل دیگر فرآیند های ذهن بر باورهای ما اثرگذار بوده و می توانند موجب تغییر، تقویت یا تضعیف باورهای ما شوند .

در این رساله به این موضوع خواهیم پرداخت که اگر کسی به وحدت وجود به عنوان یکی از ارکان جهان نگری صدراپی باورداشته باشد، به این معنا که در جهان هم یگانگی موجودات و هم موجود یگانه را ادراک نماید و همچنین ادراک کند که تفاوت میان موجودات اعتباری است و آنچه در عالم واقع اصیل است عبارت از وجود است، آنگاه این باور چگونه روان وی را متأثر خواهد نمود، چنین فردی در حوزه شناختی روانش، اولاً خود را به عنوان موجودی می شناسد که خود را تاکنون نشناخته و نتوانسته است به بنیاد وجود خود و اصل خود بازگردد، پس دچار نوعی از خود بیگانگی عارفانه خواهد شد، خود را با انسانها و موجودات دیگر برابر خواهد دانست و برای او جهان سرشار از آگاهی خواهد شد، از نظر او همه اجزا جهان دارای ادراک هستند و نمی توان به آنها نگاهی شیءوار داشت؛ در حوزه احساسات و عواطف شخص باورمند به وحدت وجود، شفقت و همدلی اش نسبت به انسانها و موجودات افزایش می یابد زیرا خود را از آنها بیگانه نمی یابد، نوعی احساس جدامانگی و هجران در جانش می نشیند، احساس عشقی فراگیر به همه موجودات می کند، خودبرترینی و عجب در او به شدت کاهش می یابد و با دیگر انسانها احساس رفاقت می کند و خود را رقیب آنها حس نمی کند، در اثر باور به وحدت وجود در او احساس آرامشی عمیق ناشی از اتصال به وجود مطلق شکل می گیرد؛ اما در حوزه خواسته ها و اراده نیز میلها و خواسته هایی در او تقویت می شود، نخست اینکه میل به خالص سازی خود و بازگشت به خود راستین در او ایجاد می شود و همچنین میل به رایگان بخشی در او تقویت می شود

باور به سیالیت جهان مادی از دیگر باورهای کلیدی در جهان نگری صدراپی است، این باور روی دیگر سکه وحدت وجود است، یعنی جهان آن چنان که بر ما نمایان می شود، این باور نیز آثاری بسیار پردامنه هم در اخلاق و هم در روان ما آدمیان دارد و از آن جا که فهم ناپایداری جهان ساده تر از ادراک وحدت بنیادین در جهان است اثرات اجتماعی این باور نیز دامنه دار خواهد بود، از مهمترین آثار چنین باوری در حوزه شناختی روان آدمی نخست فرآیند دیدن خود و جهان است بنابراین جهان در دیدگاه چنین فردی جوهری ایستا که تمام شده باشد نیست بلکه جهان هر آن در صیوروت است و آدمی نیز هویتی پویا دارد و دائماً در بستر فرآیندهای متغیر جهان هویت خود را می سازد، باور دومی که در اثر فرآیند دیدن خود و جهان تقویت می شود و در شکل گیری احساسات و عواطف بسیار تاثیرگذار است باور به پیش بینی ناپذیری و

عدم قطعیت در مورد جهان و انسان است؛ در حوزه احساسات و عواطف: نخستین تاثیر پویا دیدن خود و جهان، احساس نومییدی توام با امیدواری است که آرزواندیشی را از انسان می ستاند، احساس دلهره ای توام با آرامش است، دلهره ای که عدم قطعیت در ضمیر آدمی می افکند و پذیرفتن واقعیت غیر قابل تغییر و انکار آن را بدل به آرامش می کند، حس دغدغه نسبت به زمان و گذشت آن که آثار عملی فراوانی دارد و سبک زندگی اینجایی و اکنونی را موجب می شود هم از دیگر آثار در این ساحت است، اما کاهش اعتماد نسبت به خود و جهان و انسانهای دیگر، کم شدن انتظار و توقع از خود، جهان و انسانهای دیگر، کاهش دلبستگی به امور گذرا و ناپایدار، از میان رفتن ملال و احساس تازگی در جهان هم از دیگر آثار باور به پویایی در ساحت احساسات و عواطف است؛ این باور در حوزه میلها و خواسته ها نیز سه اثر عمده دارد، نخست اینکه برخی انسانها را حریص به لذات می کند، اما در برخی دیگر نوعی بی رغبتی نسبت به امور ناپایدار جهان ایجاد می کند و نوعی میل و شوق به ساختن خود و استکمال را در انسان تقویت می کند.

با بر شمردن آثار روانشناختی جهان نگری صدراپی مشخص می شود که حکمت متعالیه صدراپی ظرفیت هستی شناسانه کمک به روانشناسان و رواندرمانگران و عالمان اخلاق را برای حل مشکلات و معضلات روانی جهان امروز و در نتیجه کاستن از درد و رنج انسانها دارد، بنابراین استخراج، دسته بندی و تکمیل سخنان فرزنانگان عالم اسلام و جهان که ابتدای بر پذیرش اصول وحدت شخصی وجود و بی ثباتی جهان دارد، می تواند گام مهمی در این راستا باشد، ذکر این نکته برای پیشگیری از سوء فهم مخاطبین ضروری است که در این رساله به هیچ وجه قصد ما شرح سخنان ملاصدرا نیست بلکه کار جنبه ای استنباطی دارد و قرار است نتایج و آثار روانشناختی جهان نگری صدراپی بحث شود، در حالی که ممکن است شخص ملاصدرا و یا دیگر حکیمان پیرو او متوجه این آثار روانشناختی نبوده اند و یا اینکه آنها را در آثار خود ذکر نکرده اند و یا ممکن است به شکلی بسیار ضعیف و در خلال مباحث فرعی به آنها پرداخته باشند، البته هیچیک از این دو باور کلیدی جهان نگری صدراپی بدون سابقه و پیشینه نبوده اند و در طول تاریخ تفکر بشر متفکران بسیاری جهان را از این دریچه نگریسته اند.

از سوی دیگر در کشور ما اغلب نویسندگان و پژوهشگران در حوزه فلسفه نظرشان معطوف به پژوهشهای بنیادی در فلسفه است، پژوهشگران تلاش نمی کنند تا زندگی را با همه آشوبهایش، پوچی هایش، دردها و خوشی هایش و خلاصه فراز و نشیب هایش درک نموده و درگیرش شوند، و مخاطبان را نیز درگیر نمایند. از این رو خوانندگان این پژوهشها گمان می کنند که با عقایدی انتزاعی مواجهند که هیچ کمکی به واقعیت زندگی آنها نمی کند.

واقعیت زندگی آدمی به گونه ای است که انسان با همه پدیده های روانشناختی پیش گفته سر و کار داشته و زندگی او ملغمه ای از باورها و احساسات و عواطف و میل‌های متنوع است و انسانها احساس نیاز می کنند که در باره روان خود بیشتر بدانند و پس از آشنایی با این حالات روانشناختی وظیفه اخلاقی خود را در قبال خود، خداوند، انسانهای دیگر و طبیعت پیرامون بهتر بشناسند. فراتر از همه این موارد ما سخت نیازمند آشنایی با هنر زندگی کردن هستیم. بدون فلسفه ای برای زندگی ممکن است بد زندگی کنیم، یعنی با وجود تمام سرگرمیهای لذت بخشی که داریم ممکن است در آخر کار زندگی را با ناکامی به پایان ببریم.

در نتیجه خوانندگان آثار فلسفی در ایران به لبه پرتگاهی دو سویه کشیده می شوند یا رها کردن فلسفه انتزاعی بی ارتباط به زندگی روزمره و یا خواندن کتابهای زرد به قلم افرادی که پاسخهایی دم دستی به سوالات و پرسشهای اساسی انسان می دهند و راه‌های یکسان برای همگان پیش پا می نهند.

داشتن فلسفه برای زندگی، زیستن روزمره را بسیار آسان می کند و تصمیم گیریها را برای آدمیان روشن و شفاف می کند و نداشتن چنین فلسفه ای همیشه ما را با خطر بد زیستن مواجه می کند به این معنی که عمرمان را برای رسیدن به چیزهایی تلف می کنیم که ارزش به دست آوردن ندارند و یا دستخوش حالت‌های روانشناختی می شویم که حاصلی ندارند به جز اینکه زندگی ما را دستخوش رنج و اندوه نمایند.

باورهای کلیدی هستی شناختی حکیم بنیانگذار حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی (ره) مصالح لازم برای تدوین چنین فلسفه ای برای زندگی را در اختیار ما می نهد، توجه به اینکه حتی خود ملاصدرا در برخی موارد به اثرات روانشناختی چنین باورهایی توجه داشته است، اهمیت کار را افزون می کند، ملاصدرا به ویژه در تفسیر قرآن و در تفسیر اصول کافی خود به آثار روانشناختی باورها توجه داشته است، اما در بسیاری از موارد نیز این حکیم بزرگوار به نتایج روانشناختی این باورها اشاره و یا تصریحی نداشته است.

حکمت متعالیه همانند دیگر متون حکمی شرق و غرب عالم بینشهای لازم برای تدوین فلسفه زندگی را به ما می دهد علاوه بر اینکه امتیاز حکمت متعالیه بومی سازی مبانی تدوین فلسفه زندگی است، هدف اصلی ما در این پژوهش استنتاج آثار روانشناختی مترتب بر جهان‌نگری صدرایی است به این منظور که بتوان بر مبنای آنها زندگی بهتری را ساماندهی نمود، همانطور که ذکر گردید مهمترین اصل موضوع این پژوهش پذیرفتن این نظریه در روانشناسی است که باورهای آدمی با احساسات و عواطف انسان تأثیری دو سویه دارند و این دو ساحت با برهم کنش بر ساحت میلها و خواسته های انسان تأثیر می گذارند، از آنجا که کار ملاصدرا گرد آوردن باورهایی کلی درباره جهان و انسان بوده است پس این باورها ذهن و ضمیر انسان را متأثر

نموده و احساسات و عواطف و در نتیجه خواسته هایی نو در آدمی پدید می آورند، کار اصلی این پژوهش آوردن این تاثیرات از صحنه ناخودآگاه به عرصه آگاه روان انسان و بیان این است که انسان دارای باور به وحدت وجود و سیالیت جهان، علی القاعده احساسات، عواطف و خواسته هایش چگونه سامان می یابند.

توجه به بحرانهای روانشناختی در سطح جهان و ایران نیز جنبه دیگری از ضرورت تحقیق و پژوهش در این موضوع را تبیین می نماید، نهادهای شدن برخی از رذایل اخلاقی در ضمیر انسانهای معاصر نظیر حرص به مال دنیا(مال دوستی)، شهرت طلبی، ریاست طلبی، حسادت، خشونت، عدم توجه به اخلاق سیاسی و اخلاق محیط زیست و... درمان نمی شوند مگر اینکه به روانشناسی متناسب با جهان نگری عرفانی توجه شود، عطف عنان به بصیرتهای جهان شناسانه حکمت متعالیه در پرتو آثار روانشناختی این باورها می تواند توصیه هایی جهت تامین بهداشت روانی انسانها فراهم آورد.

۲- کلیات و تعاریف

۲-۱. جهان نگری

جهان نگری^۱ یا به عبارتی جهان بینی، جهت گیری شناختی مبنایی و بنیادی مربوط به یک شخص و یا جامعه است، که شامل دیدگاه کلی آن فرد و یا جامعه می شود. یک جهان نگری می تواند شامل فلسفه طبیعی، فرضیه های مبنایی، وجودی، و یا هنجاری؛ یا ریشه ها، ارزشها، احساسات و عواطف و اخلاقیات بشود. (Gray, 1996, p:114) جهان نگری دیدگاهی کلی درباره جهان است. البته این واژه بر نظرگاهی فیزیکی نسبت به جهان اشاره ندارد، بلکه این واژه بر دیدگاه فلسفی دلالت دارد و با کلیت جهان و هستی سر و کار دارد و نه فقط نسبت به زمین به عنوان سیاره ای که در آن زندگی می کنیم. در واقع جهان نگری دیدگاهی جهان شمول درباره کل هستی و همه آن چیزهایی است که مربوط به آدمی است (Anderson, 2014, p:11).

جهان نگری بسیاری از باورها و پیش فرضهای مبنایی انسان را درباره کلیت جهانی که در آن زندگی می کند فراهم می آورد. جهان نگری به انسان چارچوبی کلی برای پاسخ به پرسشهای مهم و اساسی او درباره وجود انسان، زندگی، کیهان، شناخت هستی و... می دهد، پرسشهایی مانند اینکه مبدأ جهان چیست؟ اگر جهان مبدئی دارد ارتباط انسان با وی چگونه است؟ حقیقت چیست؟ آیا انسانها می توانند حقایق را آن گونه که هستند ادراک کنند؟ جهان از کجا آمده است؟ به کجا می رود؟ معنای زندگی چیست؟ آیا زندگی هدف دارد؟ آیا وحدت در جهان حقیقی است یا کثرت؟ جهان ایستا است یا پویا؟ زمان چیست؟ نسبت انسان و اشیا با

^۱ worldview-

زمان چیست؟ بدون شک پاسخ به این پرسشها جهان‌نگری انسان را می‌سازد و پاسخ به هر یک بر پاسخی که به دیگری داده می‌شود تاثیر گذار است. (ibid, p:12)

جهان‌نگری هر فرد سایر شئون علمی و عملی زندگی وی را شکل می‌دهد مانند عینکی که یک فرد به چشم دارد و از دریچه آن به جهان می‌نگرد، بسته به رنگی که شیشه عینک دارد جهان آدمی رنگ می‌گیرد و البته بستگی به قدرتی که عدسی عینک دارد می‌تواند برخی امور را برای انسان بزرگنمایی کند و برخی چیزها را از دید انسان محو کند، جهان‌نگری انسان حتی بر تفسیر او از متنهایی که می‌خواند تاثیر می‌گذارد، باورهای بنیادین انسان که همان جهان‌نگری اوست بر دیدگاههای فرد درباره اخلاق، فرهنگ و سیاست تاثیر دارند و همچنین چنانکه نشان داده خواهد شد بر اوصاف و ویژگیهای روانشناختی انسانها نیز می‌تواند تاثیرات عمده‌ای داشته باشند.

به تعبیر مطهری جهان‌نگری وجه تمایز انسان با سایر حیوانات است، دیگر موجودات جهان احساسی دارند اما انسان است که می‌تواند به جهان بینی دست یابد، از نظر وی جهان بینی برداشت کلی از مجموع جهان هستی است و معادل با تعریف فیلسوفان مسلمان از فلسفه است. تعریف فیلسوفان مسلمان از فلسفه این بود که: «فلسفه دانشی است که انسان را به جایی می‌رساند که جهان فکری او از نظر کلی شبیه و نمایانگر جهان عینی گردد» (مطهری، ۱۳۷۲، ۳/۲۵)

۲-۲- ذهن، روان و روانشناسی^۴

ذهن در لغت به معنای فهمیدن، ادراک، دریافت و دانستن است، حالتی وجود دارد که مختص انسان است (البته در برخی حیوانات هم ممکن است سطوحی از آن یافت شود)، حالتی نظیر تفکرات و احساسات، بیم‌ها و امیدها، حافظه و تجربه، ویژگی‌های شخصیتی و منش، قضاوت و انتخاب، اراده کردن، انگیزش‌ها و تعلق داشتن‌ها و اموری از این قبیل، که برای نشان دادن آنها واژه ذهن به کار می‌رود، در مقابل ذهن، واژه بدن به کار می‌رود و به معنای حالت‌های زیستی و فیزیولوژیک انسان‌ها و یا دیگر جانوران است. (Edwards, 1972, v.5/p:336)

"روان" ترجمه فارسی واژه "نفس" است، نسبت روان با ذهن نسبت عموم و خصوص مطلق است، و روان به گونه‌ای تعریف می‌شود که کارکردهای ذهن را نیز در بر می‌گیرد، به عبارت دیگر حالات روانی مشتمل بر حالات ذهنی هم می‌شوند، تفاوت عمده بین ذهن و روان

^۱ - «صیرورة الانسان عالما عقليا مضالیا للعالم العینی»

^۲ - mind یا mental

^۳ - psyche یا soul

^۴ - psychology

این است که وجود حالات ذهنی در میان متفکران محل شک و شبهه نیست به عنوان مثال در اینکه انسانها واجد حالات احساسی و عاطفی هستند شکی وجود ندارد، اما محل اختلاف بین فیلسوفان ذهن و متافیزیسیستها منشأ این حالت‌های ذهنی است برخی از فیلسوفان با پیروی از سنت افلاطونی باور داشتند که منشأ حالت‌های ذهنی نفس یا روان آدمی است و نفس را جوهری مستقل می‌دانستند که یکی از کارکردهایش ایجاد قوای ذهنی است و ماهیتی غیر مادی دارد، فیلسوفان مسلمان نیز همگی انسان را موجودی دارای نفس می‌دانستند، ابن سینا نفس را چنین تعریف می‌کند: «هر آنچه که منشأ صدور کارهایی است که مختلف هستند و به گونه ای یکسان رخ نداده و غیر ارادی نیستند را نفس می‌نامیم.» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ۲/ص ۵) اراده در تعریف ابن سینا از نفس نقش محوری دارد.

در واقع ذهن بیشتر به قوه مدرکه اشاره دارد در حالی که نفس به قوه ادراک به علاوه قوه حیات یا چیزی که در زبان فارسی به آن جان گفته می‌شود، اشاره می‌کند، همانطور که در عبارت ذکر شده از ابن سینا مشخص گردید نفس علاوه بر قوای ادراکی که به ذهن اشاره دارد به قوای تحریکی نیز اشاره دارد و حالات ذهنی در نفس انسان ریشه دارد، در حالی که در فلسفه ذهن امروز وجود روان و یا نفس مسلم گرفته نمی‌شود و اشکالاتی جدی در خصوص پذیرش نفس به عنوان منشأ حالات ذهنی مطرح شده است که عمده آنها به مسأله ارتباط نفس و بدن بازگشت دارند، در خصوص تمایز میان دو واژه ذهن و روان می‌توان گفت مفهوم روان یا نفس به نوعی متضمن مفهوم ذهن نیز هست و نیز می‌توان گفت: از دیدگاه فیلسوفان مسلمان ذهن یکی از کارکردها و قوای نفس است و نفس منشأ و علت حالت‌های ذهنی نیز هست و کارکردهای آن فراتر از کارکردهای ذهن است، مثلاً از نگاه خواجه نصیر طوسی: نفس، با واسطه یا بدون واسطه آلاتی که در اختیار دارد، کارهایی انجام می‌دهد که نشانه حیات‌اند؛ مثل تغذیه، نمو، تولیدمثل، ادراک، حرکت ارادی، و نطق (خواجه نصیر، ۱۴۰۷، ص ۱۵۸)

روانشناسی از لحاظ لغوی به معنای شناخت روان یا نفس است، اما آیا این تعریف برای روانشناسی راضی کننده است؟ همانطور که در تعریف روان یا نفس بیان شد نفس اعم از ذهن است و کلیه عملکردهای حیاتی انسان مانند تغذیه، نمو و تولید مثل را هم شامل می‌شود، در حالی که امروزه متکفل تحقیق در این مسائل دانش زیست‌شناسی است و این مباحث از حیث روانشناسی بیرون هستند، از سوی دیگر چنین تعریفی توسط کسانی که وجود نفس را باور ندارند مورد قبول واقع نمی‌شود، زیرا از نظر آنها هنوز بر وجود نفس دلایل غیر قابل خدشه ای اقامه نشده است، لذا می‌توان با تقلیل روان به ذهن، به این جهت که در وجود حالات ذهنی^۲ هیچ

۱ - کل ما یكون مبدأ لصدور أفاعیل لیست علی وثیرة واحدة عامدة للإرادة، فلنا نسیمه نفس

۲ - mental states-

متفکری شک ندارد، روانشناسی را به عنوان علمی که به مطالعه حالت ها و پدیده های ذهنی می پردازد، تعریف نمود. (Radhakrishnan, 1912, pp: 9-10)

اما حالات و پدیده های ذهنی چیستند؟ بسیاری از فیلسوفان و روانشناسان تحت تاثیر دیدگاه افلاطون قائل به سه کارکرد برای ذهن شدند، که عبارتند از شناخت و عقیده؛ احساسات، عواطف و هیجانات^۱ و خواسته و اراده^۲ (R.S.Lazarus, 1999, pp:4-5)، ارسطو نیز به پیروی از افلاطون این تقسیم بندی را پذیرفته است و فیلسوفان مسلمان هم در پی این فیلسوفان قائل به این سه ساحت برای ذهن شده اند، گرچه در مورد احساسات و عواطف در آثارشان تصریحی نداشته اند اما از سخنان آنها چنین استنباط می شود که قائل به وجود ساحت احساسات و عواطف در نفس یا ذهن بوده اند، آنها در خصوص معارف و احوال و نقش آنها در عمل به تفصیل سخن گفته اند، معارف در واقع به علم و معرفت، احوال به میلها و بعضا به احساسات و عواطف اشاره دارند، به عنوان مثال ملاصدرا در این باره می گوید:

«بدان که همه مراتب ایمان و عمل به شریعت، در سه امر انتظام یافته اند، معارف، احوال و اعمال ... معارف همان باور و اعتقاد به خدا و روز جزاست، احوال به معنای دورشدن و منقطع شدن از غرضها و اهداف طبیعی و دنیوی همانند وسوسه ها و شهوت و غضب و محبت دنیاست و اعمال مانند نماز و روزه و ...» (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف، ۲۴۹/۱)

توجه به سخن ملاصدرا نشان می دهد که او لااقل در حوزه ذهن به دو کارکرد توجه داشته است یکی معارف و دیگری احوال، که به نظر می رسد احوال از نظر او هم مشتمل بر احساسات و عواطف باشد و هم مشتمل بر ساحت اراده و خواست ذهن. به کار بردن واژه های محبت و غضب که هر دو از حالت های احساسی و عاطفی آدمی است در کنار به کار بردن واژگان غرضها و اهداف نشان دهنده این است که ملاصدرا هم ساحت احساسات و عواطف و هم ساحت خواسته و اراده را در ذیل احوال مندرج می کرده است.

امروزه نیز در روانشناسی تقسیم ذهن به این سه ساحت از مسلمات بوده و مورد پذیرش روانشناسان قرار دارد، در واقع امروزه در روانشناسی قائل به سه ساحت تقلیل ناپذیر برای ذهن آدمی هستند، ساحت شناختها و عقاید، ساحت احساسات و عواطف و ساحت اراده و خواسته، علت تقلیل ناپذیر بودن این ساحت این است که آگاهی ما همیشه معطوف به یک شیء است و این ربط و نسبت با شیء سه جنبه مختلف دارد: اول اینکه شیء را می شناسیم دوم اینکه از بودن یا نبودن آن رضایت یا عدم رضایت داریم و سوم اینکه می خواهیم یا نمی خواهیم در آن تغییر

^۱ cognition-
^۲ emotion-
^۳ volation-

ایجاد کنیم، از آن چه گفته شد همچنین باید دانست که این تقسیم بندی جنبه انتزاعی دارد و به این معنا نیست که واقعا ذهن دارای سه بخش مجزاست، در واقع اینها سه کارکرد ذهن آدمی هستند و با یکدیگر در ارتباط بوده و بر هم کنش دارند، این تقسیم بندی سه گانه در روانشناسی توسط روانشناس و فیلسوف آلمانی تننس (۱۷۳۶-۱۸۰۷) رایج گردید و البته توسط کانت رواج یافت. (Radhakrishnan, 1912, pp: 19-20)

نکته قابل توجه این است که در هر حالت ذهنی هر سه این جنبه ها حضور دارند، اما تفاوت حالت‌های روانی به نسبتها و درصدهای متفاوتی است که این سه جنبه باهم دارند، به تعبیری این سه مؤلفه با هم حضور دارند، اما نسبت‌هایشان در هر حالتی نسبت به حالت دیگر متفاوت است به عنوان مثال در هنگام استدلال، با اینکه استدلال مربوط به ساخت شناختی ذهن است، اما هم ساحت ارادی و هم ساحت احساسی حضور دارند، زیرا استدلال امری گزینشی است و استدلال و نوع آن را برگزیده ایم و همچنین ما برای استدلال هدف داریم که اینها نشان دهنده حضور مؤلفه خواست و اراده است، همچنین مؤلفه احساسی و عاطفی هم حضور دارد زیرا بسته به اینکه به هدف استدلال برسیم یا خیر احساس لذت و یا رنج می‌کنیم، مثال دیگر حالت شفقت است که نوعی احساس و عاطفه است اما در این حالت به انسان و یا موجود دیگری که متعلق شفقت ماست شناخت داریم و عنصر اراده هم حاضر است، زیرا می‌خواهیم کاری برای رفع درد و رنج متعلق شفقت صورت دهیم. (ibid, p: 21) برای روشن شدن بحث به توضیح مختصر هر یک از ساحات سه گانه می‌پردازیم

۲-۲-۱- ساحت شناختها و عقاید

ساحت شناخت و آگاهی در برگیرنده پدیده‌هایی مانند ادراک حسی، حس، داده حسی، ادراک فضایی، ادراک واقعیت عینی خارجی، تخیل آفرینشگرانه، تخیل بازآفرینانه (حافظه) صور خیالی، بازشناسی، تفکر، تصور امور کلی، حکم و استدلال می‌شود.

این ساحت به واسطه ابزارهایی نظیر درون‌نگری و ادراک حسی به شناخت خود و جهان پیرامون می‌پردازد، ادراک حسی^۱ به معنای شناخت اشیا بیرونی به واسطه حواس ظاهر است، در این نوع ادراک ما دو کار صورت می‌دهیم نخست با به کار بردن حواس و در مرتبه بعد با تفسیر داده‌های حسی شناخت خود را از جهان بیرونی سامان می‌دهیم، مثلا در ادراک یک حلقه طلایی حواس ما فقط سطحی زرد رنگ را می‌بینند اما اینکه حلقه از جنس طلاست یعنی تفسیر داده‌ها به عهده بخش شناختی ذهن است، درون‌نگری^۲ هم یکی از ابزار ذهن است که

^۱ Johannes Nikolaus Tetens-
^۲ perception-
^۳ introspection-